



نادر شاه

- ۵ -

پرویشگاه علم و فضل دوم

اصل و نسبت نادر و نخستین اقدامات او

وقتی در باره تاریخ قبایل و ایلات مختلف ایران و آسیای مرکزی به تحقیق می پردازیم مشاهده میکنیم که گاه تصریح اینککه ایلی یا قبیله ای از حیث نژاد ترک یا مغول باشد بسیار دشوار و اغلب اوقات غیر میسر است. راجع باصل قبیله نادر یعنی قبیله افشار نیز تا اندازه ای بین مورخان تردید است لکن دلایل مبنی بر اینککه ایل افشار اصلاً ترک است قویتر بنظر میرسد. رشیدالدین فضل اله مورخ معروف افشارها را «قبایل ترک که در دشتهای پراکنده اند، میدانند و میگویند (اوشار) مؤسس قبیله در جناح چپ ارتش جدش اغوز که از سران معروف ترک بشمار میرود چنگکید. ابوالقاسی بر آنست که کلمه اوشار که افشار از آن مشتق شده است یعنی «کسیکه کاری را بسرعت انجام میدهد».

کمان می‌رود که در قرن سیزدهم افشارها بر اثر پیشرفت مغولها بطرفه
باختر روی آورده و نخست در آذربایجان اقامت گزیده و سپس در نقاط مختلفه
ایران پراکنده شده‌اند. شاه اسماعیل اول ارتش معظم خویش را مخصوصاً از
افشارها و شش قبیله دیگر ترك و مغول تشکیل داد. یکی از فرماندهان نیروی
شاه ظهاسب اول نیز خلیل بیگ افشار بود که تقریباً ریاست ۱۰/۰۰۰ خانوار
از قبیله خود را داشت و مدتی فرماندار ایالت کهگیلویه بود.

میرزا مهدی خان عقیده دارد که قبیله نادر در زمان سلطنت شاه اسماعیل
اول به خراسان مهاجرت نموده و منطقه (کبکان) را بعنوان بیلاق خود انتخاب
کرده‌اند. احمد آقای تبریزی میگوید که شاه عباس اول قبیله افشار را به منطقه
کبکان فرستاد تا از بک‌ها را از آنجا براند.

از آنجا که کبکان منطقه بیلاقی بود و در فصل زمستان اقامت در آن
فطر شدت سرما غیر میسر میگردید قبیله افشار هر بناویز از رشته جبال والله اکبر
عبور میکرد و در منطقه قشلاقی (دره جز) اقامت میگزید. در سال ۱۱۰۰
هجری (مطابق ۱۶۸۸) نقل و انتقال افشارها از کبکان به منطقه قشلاقی ماند.
معمول صورت گرفت. امام قلی بیگ روسفائی تنگدستی نیز با زنش جزء این
مهاجرین بود و پس از آنکه از کوههای مرتفع عبور کردند و به قصبه دستگرد
یا (دستگرد) واقع در منطقه (دره جز) رسیدند همسرش پشوری بوجود آورد که
بر او نام نادر قلی بیگ نهادند.

زغال جامع علوم انسانی

میرزا مهدی خان تاریخ تولد نادر را بیست و هشتم محرم سال ۱۱۰۰ هجری
(۲۲ نوامبر ۱۶۸۸) ذکر کرده است و حال آنکه عبدالکریم کشمیری صاحب
(بیان الواقع) سال تولد نادر را بزعم بعضی ۱۰۹۹ و بروایت برخی دیگر ۱۱۰۲
هجری میداند. تاریخی که میرزا مهدی ذکر میکند بدون شبهه از سایر تواریخ
درست تر بنظر میرسد لکن بیان وی مبنی بر اینکه نادر در قصبه دستگرد دنیا
آمده است اظهاری نادرست مینماید. در هر صورت با احتمال نزدیک بیقین نادر
در چادری یا بعرضه وجود گذاشته است و خود او پس از آنکه بجاه و منزلت
رسید بافتخار ولادت خود و مولودخانه‌ای برپا کرد که در خارج از قصبه دستگرد
قرار داشت.

راجع به امام قلی بیگ هیچ اطلاع صحیحی در دست نیست جز اینکه مردی تنهی دست بود و هیچ گونه مقام مهمی نداشت. برخی وی را چوپان و بعضی پوستین دوز و دسته‌ای هم او را روستائی و شتربان خوانده‌اند. در هر صورت از کلیه اطلاعاتی که در باره نادر در دست است این حقیقت استخراج می‌گردد که از خاندان مستمندی بوجود آمده است.

در باره سالهای اولیه زندگی نادر چه در منابع اروپائی و چه در مآخذ ایرانی اطلاعات زیادی نمیتوان یافت جز اینکه او مرتباً با پدر خویش در نقل و انتقال بین کبکان و دره جز همراه بوده و بمحض اینکه رشد کافی یافته پدرش را در تأمین مایحتاج زندگی یاری نموده است. میرزا مهدی خان شرح این دوره را بسکوت می‌گذراند و تنها می‌گوید چون نادر به پانزدهمین مرحله زندگی رسید مردی تمام عیار بود هانوی Hanway حکایت میکند که از بکها در سال ۱۱۱۶ هجری (۱۷۰۴ میلادی) یورشی بخراسان بردند و عده‌ای را کشته و جمع کثیری را اسیر کردند که از جمله آنها نادر و مادرش بودند. نادر در سال ۱۱۲۰ هجری (۱۷۰۸ میلادی) خویشتم را نجات داد لکن مادرش در اسارت جان سپرد. این روایت در هیچ یک از منابع ایرانی یافته نمیشود و بنا بر این در صحت آن اطمینان نیست. اظهار ویلیام کاکل William Cocker نیز مبنی بر اینکه پدر نادر نه تنها رئیس دسته‌ای از افشارها بود بلکه فرماندهی جز کلات را نیز بر عهده داشت مانند ادعای وی راجع باینکه عم نادر ارث او را ضبط کرد سست و بی پایه است. باری آنچه تقریباً محقق بنظر می‌رسد آنست که نادر در عنقوان شهاب احساس کرد که گام زدن در طریقی که پدرش پیموده بود ثمری برای وی نخواهد داشت و بنا بر این بهتر است راهی پیش گیرد که او را بطرف ترقی و تعالی سوق دهد و بهمین جهت با کوشش فراوان خویشتم را در سلك خدمتکاران (باباعلی بیگ احمدلو) رئیس ایل افشار در شهر (ابورد) و فرماندار این شهر در آورد و در پرتو لیاقت و شجاعت خویش در اندک مدتی طوری توجه ارباب خود را جلب کرد که نه تنها بفرماندهی نگهبانان وی تعیین گردید بلکه دختر او را نیز بقید ازدواج در آورد. عبدالکریم کشمیری مورخ هندی حکایت میکند که باباعلی بیگ پس از مرگ امام قلی بیگ بازن وی که مادر نادر بود ازدواج کرد و

چون از درجه هوش و ذکاوت نادر آگاه گردید یکی از دختران خویش را بحباله نکاح وی در آورد .

روز بیست و پنجم جمادی الاولی ۱۱۳۱ (۱۵ آوریل ۱۷۱۹) پسر ارشد نادر رضاقلی پا بعرصه وجود گذاشت و چند سال بعد زنش زندگی را بدرود گفت و اندکی بعد بایکی دیگر از دختران باباعلی بیگ بنام (کوهرشاد) ازدواج کرد و او در پسر بنام نصرالله و امامقلی بوجود آورد . بنا بروایت محمد کاظم مروی نام پسر دوم نادر در آغاز مرتضی قلی بود لکن نادر پس از فتح کرفال در سال ۱۱۵۲ هجری (۱۷۳۹ میلادی) نام ویرا تبدیل بنصرالله نمود . استعمال نامهایی که ویژه شیعیان است از قبیل رضاقلی و امامقلی و مرتضی قلی در خانواده نادر گواهی بر آنست که وی از اهل تشیع بوده است و اظهارات برخی از مورخان که نادر سنی بدنیا آمده است مقرون بحقیقت بنظر نمی رسد .

تاریخ سالهای بعد زندگی نادر چندان روشن نیست و در باره آن روایات متعددی نقل شده است . داستان نزدیک بحقیقت آنست که باباعلی بیگ در سال ۱۱۳۶ هجری (۱۷۲۳ میلادی) دخت از جهان برست و دارائی خویش را برای نادر بارت گذاشت . ادعای سر جان مالکولم راجع باینکه نادر پدرزش را بقتل رسانید بهیچ روی باور کردنی نیست زیرا در اینصورت وقوع اختلافات و جنگ در خانواده نادر قطعی و مسلم بود . برعکس مدارک مثبتی در دست است حاکی از اینکه هر سه پسر باباعلی بیگ بانهایت صمیمیت و موذنتی به نادر خدمت کردند و بمقامهای شامخ رسیدند .

نظر باختلافات ایلیاتی نادر نتوانست بعنوان رئیس قبیله افشار در ابیورد جانشین پدرزش گردد و پس از آنکه چندی خویشان را با اداره املاکش سرگرم کرد بطرف مشهد رهسپار شد و در خدمت ملک محمود درآمد . میرزا محمود در باره اقدامات نادر پس از ورود به مشهد حکایات فریبنده ای نقل میکنند که چندان باور کردنی نیست از جمله اینکه میگوید چون از مصائب و مشکلاتیکه بملت ایران روی آورده بود آگاه گردید بوی الهام شد که باید ایران را از خطر قطعی نجات دهد و کلات را که قلعه ای مستحکم بشمار میرفت و خدا آنرا برای نجات ایران بوجود آورده بود بعنوان مرکز ستاد خویش انتخاب نمود و قبایل افشار و کرد و سایر ایلات مجاور را دور خود جمع کرد تا مأموریت تاریخی

خویش را انجام دهد . با وجود این بزودی افشارها و کردها بر اثر وسوسه شیطان وی را ترك گفتند و بعضی به ملك محمود پیوستند و برخی دیگر از همکاری بانادر سر باز زدند لکن سه تاجپار خانوار از قبیله جلایر تحت فرماندهی طهماسب خان و کیل به نادر پیوستند و تا آخر نسبت بوی و فادار ماندند . نادر سپس بمشهد رفت و با ملك محمود از در دوستی در آمد تا وسائل اغفال و سقوط وی را فراهم سازد .

نادر بامهارت بی نظیری بردو تن از سران قبیله افشار که در آغاز امر باری خصوصت میورزیدند فائق آمد و با آنها برای اخراج ملك محمود توطنه ای ترتیب داد بدین طریق که قرار گذاشت طوایف افشار و جلایر در یکی از جشنهای ورزشی که وی باملك محمود میبایستی مسابقه دهد عنان اسب ملك محمود را بدست گیرد و باین اشاره سواران افشار و جلایر بر محمود بتازند و کار او را بسازند . اتفاقاً اجرای این نقشه میسر نکر دید زیرا نادر در دقیقه موعود نتوانست عنان اسب ملك محمود را بدست گیرد . اما ملك محمود هیچ روی از این سوء قصد اطلاعی نیافت و بانادر و همراهانش بمشهد باز گشت . با وجود این نادر که تقریباً یقین داشت دو فرمانده افشار نسبت بوی و فادار نخواهند ماند آنها را روزی بشکار دعوت کرد و هر دو را بقتل رسانید و سپس از بیم انتقام ملك محمود به ابیورد گریخت و در آنجا برای مواجهه باملك محمود بجمع آوری قوا پرداخت برخی از سواران آز موده مشحوله ناصر آقانا می دعوت نادر را پذیرفتند و در تحت فرماندهی وی نیروئی تشکیل دادند که شروع بتاخت و تاز در خراسان نمود . نیروی نادر تنها مقارمتی که در مقابل خود دید از جانب ملك محمود و طرفداران او بود .

ملك محمود چون از تحصیل همکاری کردها برای مقاومت در مقابل نادر مأیوس گردید بآنها حمله برد لکن نادر بكمك کردها شتافت و ملك محمود را فاگیر بمقبنشینی نمود ولی چون فاقد توپخانه بود نتوانست از پیروزی خود استفاده کامل نماید و محاصره مشهد را آغاز کند و بهمین جهت بیاك کردن منطقه (دره جز) از وجود طوایف متخاصم پرداخت .

در این اثناء بود که طهماسب با وجود اینکه قادر به راندن محمود غلجانی از اصفهان نبود رضا قلی خان فرمانده مغروفش را بچنگ ملك محمود فرستاد

بنا باظهار میرزا مهدی خان رضاقلی خان چون از شجاعت نادر داستانها شنیده بود درصدد همکاری باوی برآمد لکن کردهاوی را از این عزم بازداشتند و بوی گفتند هر گاه پیروز گردند نادر او را امان نخواهد داد و از این همکاری طرفی نخواهد بست بنابراین رضاقلی خان دوبار يك تنه به ملك محمود حمله برد لکن هیچ نتیجه‌ای نگرفت و ناگزیر مقام خود را به محمود خان ترکمن یکی دیگر از سرداران صفوی سپرد.

ملك محمود پس از شکست رضاقلی خان درصدد برآمد که نیشابور را نیز بر قلمرو متصرفات خویش بیفزاید و باوجود مقاومت شدید نادر و بردارش ابراهیم این شهر را بتصرف درآورد و چنان شکستی بر نادر وارد ساخت که بنا به برخی روایات نادر تنها با دو تن از سربازان خود توانست خویشتن را به کلات برساند.

در این اوان محمد خان ترکمن جانشین رضاقلی خان بخراسان رسید و بهمکاری نادر ملك محمود را در خارج مشهد شکست داد. نادر نتوانست این پیروزی را ادامه دهد زیرا ترکمن ها در بغداد (۱) و شمال خاوری ایبورد عام طغیان برافراشته بودند و بنابراین نادر نخست ترکمن ها را در بغداد کوشمالی سختی داد و سپس به مرو و بعد به سرخس رفت و در آنجا شکست فاحشی به قوای ملك محمود وارد ساخت بعد از این واقعه نادر بامردی سرکش بنام (آشور بیگ بابالو) که هم دست کردها بود داخل زردوخورد گردید و در اثنائیکه وی را در دژ خرقان محاصره کرده بودند با نصد تن از جوانان ازبک نیز که از خیره بكمك وی فرستاده شده بودند باو پیوستند. در این موقع بود (۱۱۳۹ هجری - ۱۷۲۶ میلادی) که ظهاسب چون از شایستگی و شجاعت نادر حکایتها شنیده بود حسن علی بیگ (معیر الممالک) را مأمور کرد که درباره وی تحقیقاتی نماید و مراتب را گزارش دهد. حسن علی بیگ تحت تاثیر شخصیت بزرگ نادر قرار گرفت و از جانب ظهاسب وی را بفرمانداری ایبورد منصوب نمود. نادر نیز از حسن علی بیگ تقاضا کرد که شاهزاده را متقاعد کند تا با قوای خویش بخراسان بیاید.



منظره‌ای از فلکه شهر رضائیه که مجسمه ملوکانه در وسط آن نصب گردیده است



بمناسبت افتتاح مجسمه اعلی حضرت همایونی اکراد اطراف رضائیه بشهر حاضر
و در مراسم رژه شرکت نموده اند



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

نادر پس از لشکر کشی به مرو که در آنجا بین ایل قاجار و ترکمن ها جنگ در گرفته بود يك بار ديگر به ملك محمود حمله برد لکن چون به نزديکی شهر رسيد حسن علی بيک از طرف طهماسب به وی پيامی رسانيد مبنی بر اینکه طهماسب از استرآباد حرکت کرده و قصد ملاقات او را دارد و بنابراین نادر پيشرفت بطرف مشهد را موقوف نمود و باستقبال طهماسب شتافت .

ملك محمود چون از حرکت طهماسب بطرف خراسان آگاه گرديد بر آن شد که از غيبت نادر استفاده کند و قبل از بازگشت وی فوری طهماسب را نابود سازد ليکن چون اطلاع يافت که نادر از مرو مشغول پيشرفت بطرف مشهد است معجلاً بطرف پایتختش شتافت . يك يادوروز بعد طهماسب و فتحعليخان به خموشان رسيدند و نادر نیز بفرماندهی ۲۰۰۰ کرد و افشار بطرف اين شهر روی آورد .

فاتمام

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

